«حق زبان مادری» در گفت‌وگو با ناصر فکوهی استاد انسان‌شناسی دانشگاه تهران

زبان مادری باید در «مدرسه» آموزش داده شود

خلاصه کردن فرهنگ‌ها در حد چند ضرب‌المثل و افسانه و خوراکی‌های محلی غیرقابل قبول است

سال ۳۰۰۰ سال مهمی برای جهان بود. سالی که جهان صدای تمنای جوانان بنگلادشی را شنید و سرانجام رووری به‌نام «زبان مادری» بر صحیفه جهان نقش بست. از آن سال تاامروز، همه‌ساله در سراسر جهان به‌خصوص در جوامع چندزبانه، این رویداد بزرگ جهانی پاس داشته می‌شود و جایزه جهانی زبان مادری، به یکی از فعالان عرصه زبان مادری قومیت‌ها و ملیت‌ها توسط یونسکو اهدا می‌شود. بسیاری از متفکران و کنشگران عرصه سیاست و فرهنگ بر این عقیده‌اند که چون سرزمین ایران از شانس بزرگ چندزبانگی برخوردار است، باید روز جهانی زبان مادری را به تقویم رسمی بیاوریم و افزون بر آموزش این زبان‌ها در مدارس، به این ترتیب هم به‌صورت نمادین از زبان‌های غیررسمی خود، حمایت کنیم. دکتر ناصر فکوهی، انسان‌شناسی برجسته ایرانی، از معدود اندیشمندانی است که مواضع دقیق، عالمانه و به‌موقع اتخاذ کرده است. او در این گفت‌وگو، از تدریس زبان مادری در مدارس سخن می‌گوید و بر تقلیل زبان و فرهنگ قومیت‌ها به فولکلور و ادبیات شفاهی، مخالف است و می‌گوید: «چگونه است ما زمانی که از فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی، به حق به‌مثابه قله‌های فکری اندیشه پارسی یاد می‌کنیم بحث فولکلور یا زبان مادری، محور گفت‌وگوی «شرقی» باید باشد؟ در مقدمه آقازاده استاد روانشناسی و مشاور امور آموزش برنامه توسعه سازمان ملل است. این استاد روانشناسی و پژوهشگر مسایل آموزشی با اشاره به وجود ۱۱میلیون بی‌سواد در ایران می‌گوید: «پژوهش‌های کیفی نشان می‌دهد یکی از اصلی‌ترین دلایل نرخ بالای بی‌سوادی و افت درسی دانش‌آموزان، عدم آموزش زبان مادری در مدارس است».

اصغر زارع کهنمویی

«یکی از کنشگران مخالف آموزش زبان مادری، می‌گویند نیازی به آموزش اجباری زبان مادری در مدرسه نیست، همین که در منزل حرف می‌زند کافی است یا اگر نیاز بود، در همان منزل از طوب خانواده یاد بگیرد. آیا اساسا این حرف درباره مقوله آموزش زبان مادری درست است؟ چرا باید آموزش زبان مادری، اجباری و در مدرسه‌ای باشد؟

اولا سخن گفتن از «اجبار» در این مورد به خودی خود مناسب نیست. ۳۵ سال است که اصلی در قانون اساسی ایران تصویب شده و اجرا نشده، حال چطور می‌توانیم از اجبار صحبت کنیم. اما درباره اینکه بچه‌ها زبان مادری را در خانه، یاد بگیرند اولا این می‌تواند در کشورهایی مثل اروپای غربی مطرح باشد که در مدارس آنها چندین و گاه ده‌ها زبان مادری وجود دارد و عملا چنین آموزشی ممکن نیست. البته حتی در همان کشورها از جمله در فرانسه و آلمان چنین آموزشی را برای بسیاری از زبان‌های اصلی که گویشوران بیشتری دارند در سطوح بالاتر مثلا در دبیرستان ممکن کرده‌اند. ثانیا اگر چنین کاری بخواهد در منزل انجام شود، ابتدا والدین باید روش‌های آموزش زبان را بدانند. آموزش زبان مادری در مدرسه این حسن را دارد که زبان به‌صورت صحیح و علمی آموزش داده می‌شود و تبدیل به یک سرمایه بزرگ برای گویشور می‌شود. اتفاقا دلیل اینکه برخی از مخالفان آموزش زبان مادری خودشان دارای زبان مادری غیرفارسی هستند این است که هرگز زبان مادری خود را به شیوه درست و علمی و از مدرسه یاد نگرفته و صرفا در خانه آموخته‌اند و به همین دلیل امروز هم که حتی به سطوح بالای علمی رسیده‌اند، فکر نیستند به این زبان فکر کنند یا به‌صورت علمی بنویسند و برای همین آن زبان را بی‌زنش قلمداد می‌کنند. خلاصه کلام اینکه، تنها در یک سیستم علمی، رسمی و درست است که زبان می‌تواند به کودک آموزش داده شود و سپس در او در طول سال‌های بعدی تحصیلی تقویت شود. امروزه چه تعداد روشنفکر و دانشمند داریم که در همین ایران بتوانند به یکی از زبان‌های قومی ما مطالب خوبی بنویسند یا سخنرانی‌های علمی کنند؟ بسیار کم. دلیلش هم نوعی فقر زبانی است که حاصل عدم آموزش زبان در مدرسه است.

برخی‌ها، آموزش زبان مادری و پیگیری تحقق این حق را با مسایل کلان ملی، پیوند می‌دهند، آیا واقعا آموزش زبان مادری، توسط گروه‌های قومی در درون یک کشور، آفت‌زاست؟

اگر مبنای ما قرن هجدهم و نوزدهم بود، شاید این منطق می‌توانست قابل بحث باشد. به‌عنوان مثال در فرانسه از قرن شانزدهم تلاش شد سیاست زبان واحد پیش برده شود تا به انسجام ملی برسند. نتیجه این سیاست که در انقلاب فرانسه و در نزد افراطیون ژاکوبنی به اوج خود رسید با قتل‌عام‌های گسترده مردم غیرفرانسه‌زبان همراه بود. سه قرن بعد اسفبار است! اکثریت جوانان فرانسه هنوز نمی‌توانند زبان فرانسه را به‌درستی بنویسند و صحبت کنند. در حالی که زبان‌های قومی سه قرن بعد از انقلاب در حال نوزایی در رسانه‌ها و مدارس هستند و وحدت ملی فرانسه بشدت بددلیل عدم همسازی میان فرهنگ‌های مختلف زیر خطر است. اما در مورد ایران با پیشینه‌ای سه‌هزارساله، دقیقا ما در نقطه معکوسی قرار داریم، امنیت دولت‌های مقتدر مرکزی در ایران از دوره هخامنشی تا امروز همواره از طریق به‌رسمیت‌شناختن زبان‌های غیرپارسی تامین شده است و به عبارت دیگر فرهنگ‌های پیرامونی چون از مرکز تهدید نمی‌شده‌اند خود به سیری در برابر یورش‌های بیرونی تبدیل می‌شده‌اند. برعکس هر بار سیاستمدار یا دولتی ناکارا در مرکز بر سر کار می‌آمده کشور به سوی قوم‌گرایی پیش می‌رفته است، چون فرهنگ‌های پیرامونی، از مرکز تهدید می‌شده‌اند یا با یورشگران بیرونی متحد می‌شده‌اند تا آن را از میان ببرند یا دست‌کم از اطاعت از آن سر باز می‌زده و کشور را هم می‌پاشیده است.

امنیت دولت‌های مقتدر مرکزی در ایران از دوره هخامنشی تا امروز همواره از طریق به‌رسمیت‌شناختن زبان‌های غیرپارسی تامین شده است و به عبارت دیگر فرهنگ‌های پیرامونی چون از مرکز تهدید نمی‌شده‌اند خود به سیری در برابر یورش‌های بیرونی تبدیل می‌شده‌اند. برعکس هر بار سیاستمدار یا دولتی ناکارا در مرکز بر سر کار می‌آمد کشور به سوی قوم‌گرایی پیش می‌رفته است

در دوران معاصر، با توجه به گرته‌برداری مدل دولت‌ملت از فرانسه (در دوران پهلوی) دچار سیاست یکسان‌سازانه بودیم. این نگاه چقدر در شرایط فعلی نیز ادامه یافته است؟

این وسواس امنیتی در چند زمان در ایران معاصر هم شکل گرفته: یکی در زمان اتابک دولت ملی در اوایل قرن بیستم که مدل برای ساختن آن انقلاب فرانسه بود بنابراین از یک یکسان‌گرایی مرکزی‌گرای پارس‌محور برای ساخت مدل استفاده شد. یکبار دیگر در اواخر دوره پهلوی که بار دیگر جنون یکسان‌گرایی و «دروازه‌های تمدن بزرگ» مطرح شد و برای این کار نوعی خطر از سوی اقوام احساس می‌شد. انقلاب اسلامی نقطه پایانی بر اینگونه نگرش بود و آن اصل قانون اساسی هم از اینجا به بعد منتها در ابتدای انقلاب بیستم که حتی در تهدید شدید نظامی بود، گروه‌های فراطلبی پیشبرد نظرات سیاسی خود زبان را مستمسک کردند که جدایی‌طلبی را تبلیغ کنند. اما چون پاکباختگی در میان مردم نداشتند به موفقیت نرسیدند. امروز من با اطمینان کامل می‌توانم بگویم که تقویت فرهنگی و نه سیاسی اقوام در ایران می‌تواند به‌عنوان یکی از محورهای اصلی استراتژیک آینده ایران به حساب بیاید. از خواسته باشیم بهنه‌های قدرتمند و مستقل و با وحدت ملی بالا داشته باشیم. برای نمونه معاصر و کوچک، به سیاست‌های قومی کشورهایی مثل بوگلاوی سابق و ترکیه و نتایج آن نگاه کنیم و مقایسه کنیم با سیاست‌های قومی در ایران که به‌دلیل سنت سیاست‌های درست چندقومی و چند زبان‌گرایی هرگز دچار آن انحرافات نشدند.

برخی معتقدند از در حد فولکلور و زبان قومیت‌ها را در حد ادبیات شفاهی تقلیل می‌دهند. آیا اعتقاد دارند، نیازی به مکتوب‌کردن ادبیات شفاهی وجود ندارد. شما چه می‌گویید؟ آیا این زبان‌ها که اتفاقا پیش از این مکتوب هم شده‌اند، واقعا ارزش مکتوب‌شدن ندارند؟

این گروه، بازمانده سنت‌های استعماری و پساستعماری اروپایی و آمریکایی هستند. تا پیش از انقلاب مردم‌شناسی در ایران نماینده روشنی برای این گرایش بود. اینگونه‌هایی می‌آمدند تا درباره عشایر و روستاهای ما تحقیق کنند و مثلا به‌نوعی «اصالت» برسند. خوشبختانه یکی از امتیازات انقلاب آن بود که این رویکردها از ایران جمع شدند و به خارج کوچ کردند و نسلی از انسان‌شناسان جدید به وجود آمد که مردم کشور خود را در همه‌جا، شهرها و روستا و عشایر به مثابه انسان‌هایی کامل مطالعه می‌کنند و نگاه تحقیرآمیز بیگانه -که هرگز اجازه نداد و نمی‌دهد که خارجیانی مثل ما روی آنها تحقیق کنیم- دست‌کم به‌صورت مستقیم کنار گذاشته شد. هرچند امروز گروهی بار دیگر با مطرح‌کردن واژه «مردم‌شناسی» تمایل دارد آن روزگار و آن نوع نگاه را ترویج دهند.

بعضی همان سنت شرق‌شناسانه غربی‌ها درباره شرق، به‌نوعی در ایران درباره قومیت‌ها توسط همین طیف، تکرار می‌شود؟

فولکلوریک دیدن زندگی مردم ما، البته در معنای بد این واژه (چون علم فولکلورشناسی در جهان امروز به‌صورت جدید با نظریه‌های بسیار کارآمد در حال پیشرفت است و برای ما بسیار نیز قابل استفاده است) یعنی فرهنگ‌هایی مثل کرد و ترک و عرب و بلوچ و... را در ایران در حد چند ضرب‌المثل و افسانه و خوراکی‌های محلی و اعتقادات و باورهای مردمی و- خلاصه‌کردن و این قطعا کاری غیرقابل‌قبول است. این در حالی است که هریک از این فرهنگ‌ها، پیشینه زبانی و حتی نوشتاری چندصدساله و گاه حتی چندهزارساله دارند؛ پیشینه‌های تمدنی، شهری، اندیشه‌های عمیق دینی و معنوی، فنلوری‌های حیرت‌انگیزی که ما هنوز به پای آنها نرسیده‌ایم. چگونه است ما زمانی که از فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی بحق به‌مثابه قله‌های فکری اندیشه پارسی یاد می‌کنیم (البته بدون اشاره به ریشه‌های قومی متفاوت برخی از آنها و حتی آثارشان به زبان‌های دیگر)، بحث فولکلور یا پیش نمی‌کشیم؟ اما حاضر نیستیم بپذیریم که هریک از این فرهنگ‌های قومی نیز دارای بشریت به شمار می‌آیند به همین دلیل است که من این رویکرد را استعماری می‌دانم. همین امروز هم برای کشورهای غربی هر چیزی که در دو، سه زبان اصلی «علم» که درواقع دو، سه زبان اصلی «قدرت» است وجود نداشته باشد، اصلا وجود ندارد. به این ترتیب است که می‌بینیم، کار پایان‌نامه یک ایرانی که در یک دانشگاه گمنام و در سطحی بسیار نازل نوشته شده، اینجا میان ناشران تا چنین طرفداران پروپا قرصی دارد اما تا به حال هر یک فکری از آنها هم خطور نکرده که از استعدادهای بی‌شمار محلی که دارند کار و تحقیق می‌کنند و بسیار هم ارزشمند هستند، استفاده کنند. بنابراین می‌خواهم بگویم خودکوچک‌بینی و خودشیفتگی دو روی یک سکه است. همان تحقیری که برخی دوستان از سوی غربی‌ها در طول دهها سال تحمل کرده‌اند، امروز می‌خواهد به‌عنوان تهران‌نشین فارس‌زبان، نسبت به اقوام دیگر داشته باشند که طبعا تاثیری جز سقوط عمومی فرهنگ ما به‌ویژه در مرکز و بسیار کمتر در پیرامون ندارد.

برخی اعتقاد دارند، روز جهانی زبان مادری اساسا ربطی به کشور ما ندارد یا توجه به تنوع زبانی موجود در ایران، این ادعا چرا تاندرست است؟ بارسال یکی از نماینده‌های مجلس پیشنهاد کرده بود روز جهانی زبان مادری در تقویم کشورمان درج شود. نظر شما در این‌باره چیست؟

به نظر من این کار مفیدی است که به روز جهانی زبان مادری ببرد، اما اگر کسی فرهنگ ایرانی را بشناسد باید بداند که ما نباید فقط یک روز برای زبان مادری داشته باشیم، تمدن و فرهنگ ایرانی دست‌کم از دوران نوسنگی به این‌سو (ده هزار سال پیش) مجموعه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بوده که خصوصیتش در چندزبانی و چندفرهنگی‌بودن و سبک‌های متفاوت زندگی (از لباس‌ها گرفته تا غذاها و شیوه‌های زیستگاه و معیشت و غیره) بوده است. این امر از ایران حتی امروز در آغاز قرن بیست‌ویکم یکی از استثناهای جهانی و گنجینه‌ای را ساخته است که در جهان، کمتر نظیر دارد. زبان فارسی به‌عنوان حامل کار جمعی میلیاردهاتفر که در این پهنه فرهنگی در طول چند ۱۰هزارسال زندگی کرده‌اند میراثی است که همه ما باید فدرش را بدانیم و امروز یکی از ۱۰ یا ۱۵ زبان بزرگ دنیاست. اما ما شانس این را داریم که در میان زبان‌های اصلی دنیا زبان‌هایی چون عربی، کردی، ترکی و غیره هم هستند که در عین حال جزو زبان‌های ایرانی (نه در معنای زبان‌شناختی بلکه در معنای فرهنگی کلمه) به حساب می‌آیند که ما باید از این شانس بی‌نظیر استفاده کنیم. به عبارت دیگر، به‌نظرم این یک امر بدیهی است که ما چندزبانه و چندفرهنگی و با سبک‌های بی‌شمار زیستگاهی، تنوع بی‌شمار در فرهنگ‌ها و سنت‌های غذایی و غیره باشیم اما بدلیل عدم درک مدرنیته، بریدن‌مان از جهان معاصر و چسبیدن به مدل فرانسوی قرن نوزدهمی؛ متاسفانه اجازه می‌دهیم شوینیسم‌ها، نژادپرستی‌ها و توهمات ملی‌گرایی افراطی یا قوم‌گرایی در میان ما مطرح شود.

ناکسون بارها مساله آموزش زبان مادری توسط رسانه‌ها و نهادهای شورایی از جمله مجلس شورای اسلامی و شورایعالی انقلاب فرهنگی مطرح شده است اما هر بار بعد از مدتی، به سرعت به فراموشی سپرده شده است. چرا هیچوقت بحث زبان مادری به فرجام نیک نمی‌رسد؟

به دلیل پایین‌بودن سطح گروهی از نخبگان و به اصطلاح متخصصان ما که خودشان را دانشگاهی و علمی می‌دانند اما چنان با جهان علم و مباحثی که در آن جریان دارد بیگانه‌اند که برخی اوقات به نظر من گاهی عدم عادی اما دارای تجربه زیستی، از آنها بهتر استدلال می‌کنند. اشتباه نکنید من ابدا نه پوپولیست هستم و نه طرفدار کنارگذاشتن تخصص و نخبگی به ویژه در حوزه علم، اما «اینها» که ما داریم، با حرف‌هایی که گاه و بیگاه می‌زنند و مثلا اظهار نظر علمی می‌کنند، بیشتر به عوامی شباهت دارند که ظاهر علمی به خود داده‌اند و به همین جهت هم خسرونشان و هم اظهارنشان زبان‌بازتر از عوام‌فریبی واقعی است که چهرهاش و شیوه‌های بیانش روشن و شناخته شده است.

اگر کسی فرهنگ ایرانی را بشناسد باید بداند که ما نباید فقط یک روز برای زبان مادری داشته باشیم، تمدن و فرهنگ ایرانی دست‌کم از دوران نوسنگی به این‌سو (ده هزار سال پیش) مجموعه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بوده که خصوصیتش در چندزبانی و چندفرهنگی‌بودن و سبک‌های متفاوت زندگی (از لباس‌ها گرفته تا غذاها و شیوه‌های زیستگاه و معیشت و غیره) بوده است

بعضی شما می‌خواهید بفرمایید که این عبارت «دوستت دارم» در زبان فارسی برای یک فارس‌زبان جهانی از عاطفه کمتر دارد که یک انگلیسی‌زبان این چهار عاطفی و حس عالی را درک نمی‌کند اگر چه ممکن است معنی آن را بداند.

دقیقا. گونه می‌گوید: «ای کاش می‌توانستم دوباره زانه شوم و حافظ را به زبان فارسی بخوانم؟

آیا نباید تحقیقات مفرنشان‌ان را مطرح می‌کند که مطرح پردازنده‌ای موازی است هم عاطفه را پردازش می‌کند و هم عاطفه را. فقط این است که ما هرچه آدم عاقلی باشیم کار ما پیشرفت نیست قوا بیش می‌کند هرچقدر متوجه‌تر باشیم پیشرفت بیشتری پیدا می‌کنیم. مغز پردازنده موازی است هم پردازش محیطی می‌کند هم پردازش عاطفی. بنابراین مادری که بچه خودش را پرورش می‌دهد، همراه با عواطف او را پرورش می‌دهد. دوست دارم، تنها یک معنی نیست این واژه عاطفه مادری هندی با گیتار نوشته شده است. یک ترکیب کنیم و بگوییم دیگر سرنا نتوازید. زبان مادری، زبان نواهای ماست. خودبرباد است. همان دوستانی که زبان لولی‌ان را کنار گذاشته‌اند و به زبان دیو تکلمی می‌کنند و مقاله می‌نویسند، همه اینها وقتی که نوای مادرشان و موسیقی محلی خود را می‌شنوند قطعا به اندازه زبان دومی که یاد گرفته‌اند، براینان لذت‌بخش نیست. چرا؟ برای اینکه در زبان مادری عاطفه نشسته است. زبان مادری خانی خاص خودش را دارد شما هر چقدر خواستید می‌توانید به آن فرم دهید. ممکن است زبان علمی کسی انگلیسی باشد اما به زبان مادری جود دیگری دنیا را می‌بیند. زبان مادری دست به زبان دوم عین موسیقی‌هایی است که ما استفاده می‌کنیم. هر آسانی با هر موسیقی که زاده شده با همان موسیقی زندگی می‌کند. موسیقی‌های دیگر، موسیقی‌های آموخته‌شده است. یک «حیدربابا» است. همان دوستانی که زبان لولی‌ان را کنار گذاشته‌اند و به زبان دیو تکلمی می‌کنند و مقاله می‌نویسند، همه اینها وقتی که نوای مادرشان و موسیقی محلی خود را می‌شنوند قطعا به اندازه زبان دومی که یاد گرفته‌اند، براینان لذت‌بخش نیست. چرا؟ برای اینکه در زبان مادری عاطفه نشسته است. زبان مادری خانی خاص خودش را دارد شما هر چقدر خواستید می‌توانید به آن فرم دهید. ممکن است زبان علمی کسی انگلیسی باشد اما به زبان مادری جود دیگری دنیا را می‌بیند. زبان مادری دست به زبان دوم عین موسیقی‌هایی است که ما استفاده می‌کنیم. هر آسانی با هر موسیقی که زاده شده با همان موسیقی زندگی می‌کند. موسیقی‌های دیگر، موسیقی‌های آموخته‌شده است. یک هندی با گیتار نوشته شده است. یک ترکیب کنیم و بگوییم دیگر سرنا نتوازید. زبان مادری، زبان نواهای ماست.

آقازاده، مشاور آموزشی «سازمان ملل» در گفت‌وگو با «شرق»:

حق «آموزش به زبان‌مادری» تفسیربردار نیست

یعنی شما می‌خواهید بفرمایید که این عبارت «دوستت دارم» در زبان فارسی برای یک فارس‌زبان جهانی از عاطفه کمتر دارد که یک انگلیسی‌زبان این چهار عاطفی و حس عالی را درک نمی‌کند اگر چه ممکن است معنی آن را بداند.

آقای دکتر حداقل در دوره جدید ۹۰ سال است که در مناطق دوزبانه گونه می‌گوید؛ اگر زبان مادری آموزش داده نشود چه می‌شود؟

بیینید ما از ۱۳۴۷ پیگیر بحث سواد‌آموزی هستیم. هنوز در این مملکت نزدیک به ۱۲،۱۱ میلیون بی‌سواد وجود دارد. پانج من به این سوال شما گوینت. چرا ما در طول این صدسال، نتوانستیم پدیده بی‌سوادی را حذف کنیم.

می‌گویند بی‌سوادها در اصفهان هم هستند که زبان مادری آنها فارسی است.

زبان مادری یکی از مهم‌ترین عوامل بی‌سوادی است. بچه‌هایی که در مناطق قومی به مدرسه می‌روند چند مشکل مضاعف هستند. باید بررسی کنیم ببینیم در اینجا چقدر خروج از مدرسه دیده به‌خاطر مساله زبانی و چقدر در جاهای دیگر این آمار را بخوانید ان وقت ببینید زبان چقدر تعیین‌کننده است.

کسی که زبان اولش زبان مدرسه نیست، در مدرسه دچار ناملنی عاطفی است. ناملنی عاطفی به‌خاطر زبان درس‌خواندن اتفاقی است که می‌تواند برای کسی ببفتد که زبان مادری آموزش نمی‌بیند. وقتی ما بزرگسال‌ها که باید زبان خود را با همه تجربه زیستمان، کنار بگذارد و جهان و زبان جدیدی را جایگزین کنیم که جهان جدید چقدر معنادار خواهد بود. جای سوال است.

پولی که دارد می‌تواند مشکل خود را حل کند. اما یک کودک با چه چیزی می‌تواند مشکل خودش را حل کند؟ یا چه تجربه زیستگاه می‌تواند مشکل خودش را حل کند؟ اینکه ما نتوانسته‌ایم در طول یکصدسال پدیده بی‌سوادی را حل کنیم، بخش عمده آن به ناملنی زبانی برمی‌گردد.

آیا چند علمی است؟ آیا پژوهشی شده؟

بله، پژوهش‌هایی شده که نشان می‌دهد اگر چه با زبان مادری تدریس در مدرسه درس نخواند، ناملنی ایجاد می‌کند و این تاثیر بسیاری بر بی‌سوادی کشورمان می‌گذارد. آموزش‌وپرورش هم متوجه این موضوع شده است. مدتی است دوره‌های ابتدایی یک ماه زودتر به مدرسه می‌روند تا کودکان با زبان حاکم بر مدرسه آشنا شوند اما این کافی نیست.

یعنی آقای دکتر! پژوهش‌ها نشان می‌دهند یکی از دلایل بی‌سوادی در کشور، همین عدم آموزش زبان مادری است؟

بله. پژوهش‌های کیفی نشان می‌دهد یکی از دلایل نرخ بالای بی‌سوادی و افت درسی دانش‌آموزان، عدم آموزش زبان مادری در مدارس است.

علاوه بر پژوهش‌های کیفی که صورت گرفته حتی مستندهایی ساخته شده است. از ابچه‌ها پرسیده شده چرا مدرسه نمی‌روند. پاسخ داده می‌ما زبان مدرسه را حرف نیستیم. مشتری‌های ما همان بچه‌ها هستند اینجا خردباز برنامه ما نیستند. پس قاعدتا خوب فرقی گیرند. بنابراین از مدرسه بیرون می‌زنند. در ایران تحقیقات نشان داده برخی از خانواده‌ها چون نمی‌خواهند به زبان مدرسه‌ای، بچه‌های خودشان آموزش ببینند آنها را به مدرسه نمی‌فرستند یا حداقل ترجیح می‌دهند بچه‌ها زبان دوم در از مدارس خارج از مدرسه فراگیرند. مدرسه ما به گونه‌ای است که به باید زبان خود را با همه تجربه زیستمان، کنار بگذارد و جهان و زبان جدیدی را جایگزین کند اینجا چقدر معنادار خواهد بود. جای سوال است.

ادامه از صفحه ۸

آموزش زبان قومیت‌ها و تحکیم امنیت ملی

اجرای سیاست همسان‌سازی نیز در حقوق بین‌الملل کنونی مورد پذیرش نیست. اکثر دولت‌ها هنگام نگارش ماده۲۷ میثاق حقوق‌مدنی و سیاسی موافق تدوین رهبافتی بودند که وجود گروه‌های اقلیت و قومی را در کشورشان تحمل و با آنها مدارا کنند.

این مواد مصرح حقوقی، چقدر برای کشورهای چندزبانه، الزام‌آور است؟

در این ارتباط، کمیته حتی تلاش برای ترویج و توسعه هویت اقلیت‌ها را لازم می‌بیند و اضافه می‌کند: «هرچند حقوق مندرج در ماده ۲۷ فردی هستند اما استفاده از آن به نوبه خود به قابلیت گروه اقلیت به حفظ فرهنگ، زبان یا مذهب خود بستگی دارد. در نتیجه لازم است که دولت، برای حفظ هویت اقلیت و حقوق اعضای آن در برخورداری از فرهنگ و ترویج آن، استفاده از زبان و انجام اعمال مذهبی در ارتباط با دیگر اعضای گروه، اقدامات مثبت حمایتی انجام دهد».

دیوان اروپایی حقوق‌بشر نیز در سال ۲۰۱۲ با اعلام محکومیت یکی از کشورهای عضو در عدم‌رعایت حقوق اقلیت‌ها می‌گوید: «وجود اقلیت‌ها و فرهنگ‌های متفاوت در یک کشور، واقعیتی تاریخی است که هر جامعه دموکراتیک باید آن را تحمل کند و حتی مطابق اصول حقوق بین‌الملل باید آنها را مورد حمایت و حفاظت قرار دهد».

پس با این حساب تفسیر حداقلی از اصل ۱۵ دقیقا برابر متون حقوق‌بشر قرار می‌گیرد.

بله. همان‌طور که گفتم، گاه قرائت‌هایی از قانون می‌شود که کاملا بی‌اساس است. این قانون صراحتا از تدریس زبان مادری نه در خانه که در مدرسه (با هزینه و در درون نظام آموزشی کشور) سخن می‌گوید. البته برخلاف عده‌ای که معتقدند اصل ۱۵ قانون اساسی به معنای «تدریس یا آموزش به زبان مادری» است بنده معتقدم از این اصل تنها می‌توان «آموزش زبان مادری» را استخراج کرد.

به عبارت دیگر اقوام براساس این قانون، تنها حق دارند که زبان و ادبیات آنها آموزش داده شود اما تدریس دروسی مثل فیزیک شیمی و... به زبان رسمی انجام می‌شود. ولی نکته مهمی که باید تاکید کنم مربوط به زمان نگارش این اصل است. اصل ۱۵ قانون اساسی در زمان نگارش این قانون (سال ۱۳۵۸) نسبت به زمان حوزه حقوق بوده است اما از آن زمان تاکنون، در حوزه حقوق زبانی، پیشرفت‌ها و تحولات عظیمی صورت گرفته و امروزه باید «حق‌تدریس به زبان مادری» را نیز جزو حقوق اقوام تلقی کرد که باید در کشور ما نیز، فکری برای آن کرد. با این حال به عنوان یک حقوقدان نمی‌توانم تفسیری برای اصل ۱۵ قایل شوم که خارج از منطق آن اصل است.

با برخی‌ها، آموزش زبان مادری و پیگیری تحقق این حق را با مخاطراتی، پیوند می‌دهند، آیا واقعا آموزش به زبان مادری، توسط گروه‌های قومی در درون یک کشور، امنیت کشورها را به خطر می‌اندازد؟

از منظر هنجاری باید مفهوم امنیت ملی را تعریف کرد. قایل قبول نخواهد بود اگر امنیت ملی را تنها در پرتو منافع، امال، نیازها و آرزوهای یک گروه یا جمعیت (حتی اکثریت) تعریف کرد و منافع و آمال گروه‌های قومی اقلیت را نادیده گرفت. به عبارت دیگر، نمی‌توان قرائتی تنگ‌گفتاری از امنیت ملی را قایل داد. امنیت ملی با بر تعریف لغوی آن، ناظر به تجمیع منافع و نیازهای تمامی عناصر و گروه‌های قومی یک جامعه است.

ثانیا از منظر ابزاری نیز گرچه اکثریت و غالب باید به این حقیقت توجه داشته باشد که حفظ منافع گروه اکثریت نیز ایجاب می‌کند که به خواست‌ها و نیازهای مشروع اقلیت توجه مبذول دارد.

با بعضی‌ها کسی که در این حوزه مطالعه داشته‌اند، تجربه سیاست‌های زبانی در دیگر کشورهای چندزبانه، چگونه بوده؟ کدام سیاست به ارتقای امنیت ملی و کدام به تضعیف آن انجامیده‌اند؟ اشکال حقوق زبانی یا تحقق آن؟

تجربه بسیاری از کشورهای جهان را در چند دهه اخیر مطالعه کرده‌ام. برای رعایت اختصار تنها به تجربه کشور فنلاند در ارتباط با سوئدی‌زبان‌ها یا تجربه بلغارستان در مواجهه با ترک‌ها در آن کشور اشاره می‌کنم. این کشورها ابتدا سیاست سرکوب زبانی را در پیش گرفتند که بشدت نامولفق بود و به تضعیف اساسی این کشورها منجر شد. بعدها سیاست پذیرش تنوع زبانی و آموزش زبان آنها اتخاذ شده و امار مطمئن می‌دهد، این سیاست کاملا موفقیت‌آمیز عمل کرده و موجب تحکیم وحدت ملی در آن کشورها شده است. با توجه به تجربه‌های متعدد در کشورهای چندزبانه، بعید بر این اعتقاد هستم که توجه به حقظ زبان‌های گروه‌های قومی و آموزش زبان مادری آنها در درازمدت به تقویت امنیت ملی و وحدت سرزمین در کشور کمک خواهد کرد.

با سیاست یکسان‌سازی زبانی، چگونه زبان‌های مادری ملت‌ها را نابود می‌کند؟ در کشور ما در دوران پهلوی شاهد چنین سیاستی بوده‌ایم. این سیاست چرا و چگونه باید نقد شود؟

سیاست یکسان‌سازی زبانی، به‌عنوان اتخاذ یک استراتژی که همه اقوام و گروه‌های زبانی در کشور تنها به یک زبان سخن گویند و بنویسند، جلوه‌ای از سیاست شوونیسم است؛ هرچند ممکن است این سیاست با انگیزه حفظ وحدت‌ملی و همبستگی ملی صورت پذیرد. صرفنظر از مغایرت اعمال این سیاست با هنجارهای پذیرفته شده حقوق بشری، این استراتژی با مبانی آموزه‌های مذهبی نیز متعارض است. در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده است: «یا ایها الناس اّا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوان اکرمکم عندالله اتقیکم» (حجرات/۱۳). روشن است که شعوب و قبایل بنا به اطلاقی که دارد، شامل گروه‌های مختلف زبانی نیز است. بنابراین تلاش برای یکسان‌سازی زبانی و نابودی تنوع زبانی در جامعه، با سیاست‌های تکوینی خداوند تبارک و تعالی مغایرت دارد.

یعنی این سیاست، هیچ ردپایی در بنیادهای اندیشه اسلامی ندارد؟

در واقع، سیاست یکسان‌سازی زبانی، اصولا سیاست وارداتی بوده و در فرهنگ اسلامی هیچ‌گاه بر استفاده از یک زبان واحد تاکید نشده است. اسلام هر چند در جامعه عربی شکل گرفت و از آنجا به دیگر مناطق جهان صادر شد و توسعه یافت و کتاب آسمانی مسلمان‌ها نیز به زبان عربی است اما در آموزه‌های مذهبی هیچ‌گاه بر ممنوعیت استفاده از دیگر زبان‌ها اشاره نشده و همیشه بر عدم برتری قومی بر قومی دیگر از جمله مسایل عرب و عجم تاکید شده است.

اما متاسفانه در دوران پهلوی، برخلاف این اندیشه عمل شد.

در دوران پهلوی، رضاخان تحت‌تاثیر افکار برخی به اصطلاح روشنفکران غربی‌مآب که غالب آنها در فرانسه تحصیل کرده بودند (موضوع اثر نظام حقوقی و آموزشی فرانسه- به عنوان یکی از معدود کشورها در اروپا که همچنان بر اجرای سیاست همسان‌سازی فرهنگی تکیه دارد و از تصویب چارچوب کنوانسیون حمایت از اقلیت‌های ملی و منشور اروپایی زبان‌های محلی و اقلیت، خودداری کرده است - بر طرز فکر این گروه از تحمیلگرگرای غرب و تاثیری که بر اجرای سیاست

تکزبانی در ایران گذاشت، بحث بسیار مهمی است که باید در فرصتی مجزا به آن پرداخت) سیاست اتکار زبان‌های قومی را بی‌توفت و محمرضاشاه نیز آن را دنبال کرد. بعد از انقلاب اسلامی خوشبختانه برخی کشورهای مدعی از این ارتباط صورت گرفته است و کتاب‌های بسیاری به زبان‌های قومی منتشر شدند و برخی مجلات و نشریات نیز به زبان‌های غیرفارسی منتشر می‌شوند و در اصل ۱۵ قانون اساسی نیز تدریس ادبیات زبان‌های قومی در کنار زبان فارسی در مدارس پیش‌بینی شد.

سویه‌های قانونی آموزش زبان مادری در قوانین موضوعه ایران چگونه تبیین می‌شود؟ جز از اصل ۱۵ قانون اساسی تفسیر حداقلی و گاه متضاد با متن قانون ارایه می‌شود؟

مناسفانه بعضی‌ها، تفاسیر و استنباط‌های غلطی از این اصل دارند. برخی نزرگوارانی که حتی سمت نماینده‌گی مجلس شورای اسلامی را نیز داشته‌اند، اعلام می‌کنند اصل ۱۵ به معنای آموزش زبان مادری نیست، بلکه منظور از آن، آزادی برای یادگرفتن زبان اقوام در خانه است! راستش عجیب‌تر از این تفسیر را نمی‌دانم کجا می‌توان پیدا کرد! اصل ۱۵ چنین است: «زبان و خطّ رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است».

صرفنظر از آن تفسیر شاذ، گروهی نیز از عبارت «آزادبودن تدریس ادبیات زبان‌های محلی و قومی چنین برداشت می‌کنند که دولت هیچ‌گونه تعهدی در ارتباط با تدریس زبان‌های قومی ندارد بلکه اقوام آزادند به هزینه خود، زبان مادری‌شان را آموزش بدهند. این تفسیر نیز قابل‌پذیرش نیست. چه آنکه در اصل ۱۵ صحبت از تدریس ادبیات اقوام در مدارس شده است که در موسسات آموزشی خصوصی، در نتیجه در هر مدرسه‌ای که زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود لاجرم اقوام ساکن در آن منطقه حق دارند که زبان آنها آموزش داده شود. دولت نیز موظف است امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری لازم از جمله آموزش معلمان مربوط و تهیه کتب درسی لازم را فراهم آورد.

**با بعوکرکی به‌عنوان یک پژوهشگر سیاست‌های قومی، نگاه دولت‌های مختلف به مقوله آموزش زبان قومیت‌ها در کشورهای چندق